

«جنگ به مثابه نمایش در پروپاگاندا و وحشتناک ترامپ برای ترویج جنگ در ایران»

کاخ سفید ویدئوهایی را منتشر کرده است که تصاویر بمباران‌ها را با جلوه‌های بصری بازی‌های ویدئویی و فیلم‌های اکشن تلفیق می‌کند.

نوشته هنری ای. ژيرو^۱

ترجمه مهدی درویشی^۲

منتشر شده در ۲۱ مارس ۲۰۲۶

در طول کارزار انتخاباتی ریاست‌جمهوری‌اش، دونالد ترامپ وعده داد که یک نامزد ضدجنگ باشد و با افتخار ادعا کرد که برخلاف پیشینیانش، به جنگ‌های بی‌پایان خواهد داد و ایالات متحده را از درگیری‌های نظامی جدید دور نگه خواهد داشت. با این حال، مسیر ریاست‌جمهوری او در جهت معکوس پیش رفته است. از گسترش رویارویی‌های نظامی در دریای کارائیب تا تشدید جنگ با ایران که از طریق حملات گسترده‌ای آغاز شد که خطر شعله‌ور کردن یک فاجعه منطقه‌ای وسیع‌تر را به همراه دارد، حکومت ترامپ به‌طور فزاینده‌ای بر زبان و ماشین جنگ متکی بوده است. همان‌طور که زاخاری باسو^۳ در اکسیوس اشاره می‌کند، «او به هفت کشور حمله کرده [و] حملات هوایی انفرادی بیشتری را در سال ۲۰۲۵ نسبت به چهار سال ریاست‌جمهوری بایدن صادر کرده است.»

آنچه این لحظه را به‌طور خاص نگران‌کننده می‌سازد، تنها خود خشونت نیست، بلکه نحوه صحنه‌پردازی و تجلیل آن است. با تشدید درگیری با ایران، کاخ سفید ویدئوهای تبلیغاتی‌ای را منتشر کرد که تصاویر واقعی بمباران‌ها را با جلوه‌های بصری برگرفته از بازی‌های ویدئویی و فیلم‌های اکشن تلفیق می‌کرد و اقدامات ویرانگر را به نمایشی از پیروزی ملی تبدیل می‌ساخت. در چنین تصاویری، جنگ نه به‌عنوان یک تراژدی یا فاجعه سیاسی، بلکه به‌عنوان یک نمایش هیجان‌انگیز ظاهر می‌شود و بینندگان را دعوت می‌کند تا عملکرد فناورانه قدرت را تحسین کنند، درحالی‌که از رنج انسانی‌ای که تولید می‌کند، جدا و بی‌تفاوت باقی می‌مانند. این نمایش‌ها چیزی بیش از یک پروپاگانداي خام هستند. آن‌ها پرده از تغییر عمیق‌تری در فرهنگ سیاسی برمی‌دارند که در آن خشونت به امری زیبایی‌شناسانه بدل

¹ Henry A. Giroux

² MahdiDarvishi.Connect@gmail.com

³ Zachary Basu

می‌شود، بی‌رحمی عادی‌سازی می‌گردد و نظامی‌گری به‌عنوان سرگرمی به صحنه می‌رود و به عموم مردم آموزش می‌دهد تا سلطه را نه به‌عنوان یک فاجعه، بلکه به‌عنوان نمایشی نشاط‌آور از قدرت تجربه کنند.

ما در عصر هیولاهای زندگی می‌کنیم. بیش از دو قرن پیش، فرانسیسکو گویا^۴ چنین لحظه‌ای را در حکاکی تسخیرکننده خود در سال ۱۷۹۹ با عنوان «خواب خرد هیولا می‌آفریند»^۵ به تصویر کشید؛ تصویری که اکنون کمتر شبیه به یادگاری از دوران روشنگری و بیشتر شبیه به پیشگویی زمانه ما خوانده می‌شود. آنتونیو گرامشی^۶، متفکر سیاسی ایتالیایی، لحظاتی از این دست را به‌عنوان دوره‌های بحران تاریخی توصیف کرد و نوشت که «بحران دقیقاً در این واقعیت نهفته است که کهنه در حال مرگ است و نو نمی‌تواند متولد شود؛ در این دوره فترت (گذار)، تنوع عظیمی از علائم بیمارگونه ظاهر می‌شود.» لحظه کنونی ما تمام نشانه‌های چنین دوره فترتی را در خود دارد.

ما در زمانه‌ای سکونت داریم که در آن وعده دموکراسی رבוده شده، از زبان اخلاقی خود تهی گشته و به ورطه حکومت اقتدارگرا پرتاب شده است. عقل که زمانی نگهبان شکننده عدالت و مسئولیت جمعی بود، اکنون در زیر بار آنچه جفری ادوارد گرین^۷ به‌عنوان «سیاست دیداری دروغ، فساد و بی‌رحمی سازمان‌یافته» توصیف می‌کند، خفه می‌شود. عقل تابع فرهنگ بصری‌ای شده است که «واکنش‌های عاطفی عمیقی را برمی‌انگیزد»، درحالی که همبستگی، ارزش‌های دموکراتیک و قضاوت آگاهانه را به سخره می‌گیرد. عدالت به سلاح تبدیل شده و به ابزار ترور دولتی بدل گشته است که توسط ارتشی از اوباش که معترضان، مهاجران و رنگین‌پوستان را می‌ربایند، مورد حمله قرار می‌دهند و می‌کشند، اعمال می‌شود. امید به‌عنوان ساده‌لوحی مورد تمسخر قرار می‌گیرد، حافظه پاک می‌شود^۸ و آگاهی تاریخی در فرهنگ سیاسی‌ای که در آن خود مقاومت به‌عنوان یک جرم تلقی می‌شود، سانسور می‌گردد.

اقتدارگرایی به‌ندرت یک‌باره فرا می‌رسد. با تانک‌هایی که در خیابان‌ها می‌چرخند یا تعلیق ناگهانی حقوق آغاز نمی‌شود. بلکه به تدریج از طریق فرسایش زبان، فروپاشی اعتماد مدنی و عادی‌سازی پیوسته بی‌رحمی پدیدار می‌گردد. در چنین لحظاتی، فرهنگ به یک میدان نبرد تعیین‌کننده تبدیل می‌شود. تصاویر، نمایش‌ها و اجراهای صحنه‌پردازی‌شده، نحوه نگاه مردم به جهان را بازآرایی می‌کنند و به عموم آموزش می‌دهند تا سلطه را به‌عنوان امری هیجان‌انگیز، بی‌رحمی را به‌عنوان امری موجه و خشونت را به‌عنوان یک نمایش تجربه کنند. در یک فرهنگ اشباع‌شده از رسانه که در آن سرگرمی و سیاست به‌طور فزاینده‌ای در هم ادغام می‌شوند، جنگ به خودی خود به یک اجرای صحنه‌پردازی‌شده تبدیل می‌شود که بسته‌بندی شده و چنان توزیع می‌گردد که گویی صرفاً شکل دیگری از سرگرمی دیجیتال است. تحت چنین شرایطی، حافظه دچار فرسایش می‌شود و خشونت دیگر به حاشیه‌های فرهنگ رانده نمی‌شود؛ تحت رژیم ترامپ،

⁴ Francisco Goya

^۵ به اسپانیایی: El sueño de la razón produce monstruos

⁶ Antonio Gramsci

⁷ Jeffrey Edward Green

^۸ منظور ژیرو از «پاک شدن حافظه»، محور عمدی حافظه تاریخی و سیاسی جامعه توسط سیستم‌های سرکوبگر است. او با تأکید بر اهمیت بنیادین حافظه جمعی نشان می‌دهد که وقتی آگاهی از گذشته و مبارزات دموکراتیک پیشین از بین برود، قدرت تفکر انتقادی و امید به تغییر نیز ناپدید می‌شود. در غیاب این حافظه، حکومت‌ها می‌توانند بی‌عدالتی را عادی‌سازی کرده و هرگونه مقاومتی را به راحتی سرکوب کنند.

خشونت آشکارا جشن گرفته می‌شود. زبان، تسلیم نمایش شده و به ابزاری حیاتی در ریزفیزیک قدرت^۹ تبدیل گشته است. زبان که از هرگونه محتوایی تهی شده، به عنصری کلیدی در شتاب‌بخشیدن به خشونت در ایالات متحده بدل شده است. همان‌طور که جان‌اتان وی. کراری^{۱۰} به ما یادآوری می‌کند، ما در لحظه‌ای تاریخی زندگی می‌کنیم که در آن سوءاستفاده از زبان و تاریخ با تولید فناوری‌های جدید، شیوه‌های آگاهی، هویت‌ها و ارزش‌هایی که «در تداوم خشونت در مقیاس انبوه همدست هستند»، شریک جرم شده است. ویدئوهای پروپاگاندا ی هولناک دولت ترامپ درباره ایران، نمونه‌ای بارز از نحوه عملکرد این منطق زیبایی‌شناختی در فرهنگ سیاسی معاصر را ارائه می‌دهند.

در طول بخش‌های اخیر از برنامه د لید^{۱۱}، جیک تپر^{۱۲} این پرسش را مطرح کرد که چرا دولت ترامپ در حال انتشار یک ویدئوی تبلیغاتی در تجلیل از حملات ایالات متحده به ایران است. این ویدئو، که نمونه‌ای منفرد و به‌ویژه فاحش از پروپاگاندا ی جنگی دولت بود، تصاویر واقعی بمباران‌ها را با گرافیک‌های سبک‌پردازی شده شبیه به بازی‌های ویدئویی و صحنه‌هایی برگرفته از فیلم‌های اکشن به هم پیوند داده بود. انفجارها از طریق برش‌های سینمایی، موسیقی دراماتیک و روکش‌های دیجیتالی که از زبان بصری فرهنگ بازی‌سازی تقلید می‌کردند، ارائه شد و مرز بین جنگ واقعی و سرگرمی را از بین برد. این بخش از برنامه برجسته کرد که چگونه این مونتاز، تصاویر اصیل نبرد را با دستور زبان نمایش دیجیتالی در هم آمیخته و نگرانی گسترده‌ای را برانگیخته است مبنی بر اینکه کاخ سفید عملاً در حال تبدیل جنگ به شکلی از سرگرمی است. این اپیزود نشان می‌دهد که چگونه پروپاگاندا ی معاصر کمتر از طریق استدلال و بیشتر از طریق اغواگری‌های بصری نمایش عمل می‌کند.

جنجال پیرامون این ویدئو صرفاً در مورد لحن یا پیام‌رسانی سیاسی نیست. آنچه این مونتاز آشکار می‌سازد، چیزی بسیار نگران‌کننده‌تر درباره فرهنگ در حال تحول سیاست اقتدارگرا است. این تصاویر، جنگ را به‌عنوان یک رویداد خطیر که نیازمند تامل یا مذاقه دموکراتیک باشد، ارائه نمی‌دهند. در عوض، خشونت ژئوپلیتیک را به یک اجرای سبک‌پردازی شده از قدرت ملی تبدیل می‌کنند. انفجارها با دقت سینمایی روی صفحه نمایش جرقه می‌زنند، اهداف در فوران‌های نور ناپدید می‌شوند و توالی تصاویر با ریتم یک بازی مبارزه‌ای دیجیتال پیش می‌رود.

چنین تصاویری نشان‌دهنده تحولی گسترده‌تر در فرهنگ سیاسی است. خشونت دیگر از طریق استدلال یا تبیین استراتژیک توجیه نمی‌شود؛ بلکه امری زیبایی‌شناسانه می‌شود و تخریب به یک اجرای بصری تبدیل می‌گردد که برای به هیجان آوردن مخاطبان و تایید قدرت ملی طراحی شده است. همان‌طور که گای دوبور^{۱۳}، جان برگر^{۱۴} و سوزان سونتگ^{۱۵} به انحصار مختلف توضیح داده‌اند، ما به‌طور فزاینده‌ای در فرهنگی شکل گرفته توسط نمایش سکونت داریم؛

^۹ microphysics of power: اشاره به مفهوم «میکروفیزیک قدرت» از میشل فوکو دارد که نشان می‌دهد قدرت صرفاً از بالا به پایین اعمال نمی‌شود، بلکه به صورت شبکه‌ای مویرگی در لایه‌های خرد و روزمره زندگی نیز جریان دارد. در این سیاق، مقصود این است که زبان به ابزاری نامحسوس برای اعمال قدرت تبدیل شده است؛ زبانی نمایشی و تهی از معنا که در ریزترین لایه‌های جامعه نفوذ کرده و به عادی‌سازی و تسریع خشونت کمک می‌کند.

^{۱۰} Jonathan V. Crary

^{۱۱} The Lead

^{۱۲} Jake Tapper

^{۱۳} Guy Debord

^{۱۴} John Berger

^{۱۵} Susan Sontag

فرهنگی که بینندگان را دعوت می‌کند تا از نظر عاطفی با جلوه‌های سلطه همذات‌پنداری کنند، درحالی‌که از رنج انسانی‌ای که چنین خشونت‌ی تولید می‌کند، جدا باقی می‌مانند. در عصر رسانه‌های اجتماعی، این نمایش با سرعتی بی‌سابقه دست‌به‌دست می‌شود و توسط الگوریتم‌هایی تقویت می‌گردد که طراحی شده‌اند تا به تصاویری که خشم، شیفتگی و شدت عاطفی را برمی‌انگیزند، نسبت به تامل یا قضاوت انتقادی، امتیاز بیشتری بدهند.

مبانی نظری برای درک این تحول مدت‌ها پیش بیان شده است. والتر بنیامین^{۱۶} هشدار داد که جنبش‌های فاشیستی به دنبال زیبایی‌شناسانه کردن سیاست هستند. آن‌ها به جای تشویق شهروندان به مذاقه جمعی درباره قدرت، احساسات، نمایش و شدت عاطفی را بسیج می‌کنند. سیاست به تئاتر تبدیل می‌شود و جنگ به غایی‌ترین تجربه زیبایی‌شناختی بدل می‌گردد؛ نمایشی از زیبایی فناوریانه و سرزندگی ملی که هدف آن غلبه بر تامل و قضاوت است.

بینش بنیامین طنین قدرتمندی در مونتاژ ایران دارد. این ویدئو تلاشی برای متقاعدسازی از طریق استدلال یا شواهد نمی‌کند. در عوض، بینندگان را از طریق شدت بصری مقهور می‌سازد. تدوین سریع، انفجارهای دراماتیک و کادربندی سینمایی، نمایشی را خلق می‌کنند که برای از کار انداختن فاصله انتقادی و غوطه‌ور ساختن بیننده در هیجان مست‌کننده قدرت طراحی شده است.

آثار ریچارد اتلین^{۱۷} درباره فرهنگ تحت حاکمیت رایش سوم، با آشکار ساختن حساسیت اخلاقی نهفته در زیبایی‌شناسی فاشیستی، این تحلیل را عمیق‌تر می‌کند. اتلین تأکید می‌کند که فرهنگ فاشیستی بی‌رحمی را از طریق آنچه او سیاست «پوزخند»^{۱۸} می‌نامد، عادی‌سازی کرد. پوزخند صرفاً بیانی از تحقیر نیست. بلکه نشان می‌دهد که گروه‌های خاصی دورریختنی تلقی می‌شوند. این امر این فرض را منتقل می‌کند که افراد خارج از جامعه ملی، موجوداتی پست‌تر هستند که رنج آن‌ها بی‌اهمیت است.

در تولیدات فرهنگی نازی‌ها، این تحقیر از طریق به تصویر کشیدن دشمنان به‌عنوان «تیپ‌های» تنزل‌یافته فرهنگی و بیولوژیکی تقویت می‌شد. یهودیان، مخالفان و سایر گروه‌های هدف، از طریق کاریکاتور و کلیشه‌ها به‌عنوان افرادی از نظر اخلاقی فاسد، از نظر جسمی منحط و اساساً بیگانه با پیکره ملی به تصویر کشیده می‌شدند. با تقلیل دادن افراد به تیپ‌های انتزاعی، تصاویر فاشیستی، پذیرش آزار و اذیت و حذف آن‌ها را برای عموم آسان‌تر می‌کرد. زیبایی‌شناسی تحقیر، شرایط روانی را برای خشونت سیاسی آماده ساخت.

مونتاژ ایران بازتاب‌دهنده همین منطق دورریختنی بودن است. اهداف بمباران نه به‌عنوان انسان، بلکه به‌عنوان مختصات انتزاعی ظاهر می‌شوند. انفجارها بیشتر شبیه به جلوه‌های سینمایی هستند تا اقدامات فاجعه‌بار تخریب. بیننده دعوت می‌شود تا با قدرت فناوریانه همذات‌پنداری کند، درحالی‌که از جان انسان‌هایی که در پشت صفحه نمایش محو می‌شوند، جدا باقی می‌ماند. تصاویر جنگ، شهرهای ویران‌شده و کودکان مرده، از وحشتی که منتقل می‌کنند تهی شده‌اند. جنگ

¹⁶ Walter Benjamin

¹⁷ Richard Etlin

¹⁸ sneer

به صورت یک بازی ویدئویی ارائه می شود، در حالی که رنجی که تولید می کند در زیر روکش فریبنده سرگرمی ناپدید می گردد. آنچه پدیدار می شود، شکلی از بی رحمی وحشیانه است که در تلفیق سمی فناوری، قدرت، رسانه های اجتماعی و زندگی روزمره جعل شده است.

پوزخند، در این معنا، به عصر دیجیتال مهاجرت کرده است. این امر نه تنها در ژست های تحقیر آشکار، بلکه در چارچوب های زیبایی شناختی ای ظاهر می شود که رنج دیگران را نامرئی می سازند. هنگامی که خشونت به عنوان سرگرمی بسته بندی می شود، قربانیان آن خشونت عملاً از ملاحظات اخلاقی محو می گردند. سوزان سونتگ در تاملات خود درباره عکاسی و تصاویر جنگ، این خطر را پیش بینی کرده بود. سونتگ استدلال می کرد که فرهنگ بصری مدرن این ظرفیت را دارد که رنج را به یک نمایش تبدیل کند. تصاویری که خشونت را به تصویر می کشند ممکن است در ابتدا شوک یا خشم را برانگیزند، اما قرار گرفتن مکرر در معرض آن ها می تواند شکلی از بی حسی اخلاقی ایجاد کند. بیننده مجذوب قدرت بصری خود تصویر می شود، در حالی که رنجی که تصویر بازنمایی می کند به سمت انتزاع پس روی می کند.

ویدئوی ایران این تحول را با وضوحی نگران کننده نمونه سازی می کند. با ادغام تصاویر واقعی بمباران با زبان بصری بازی ها و سکانس های اکشن سینمایی، مرز بین جنگ و سرگرمی را از بین می برد. انفجارها به عنوان جلوه های سینمایی، اهداف به عنوان اشیاء دیجیتالی ظاهر می شوند و خود خشونت به یک نمایش مصرفی تبدیل می گردد. در چنین بازنمایی هایی، تخریب دیگر به عنوان یک تراژدی یا فاجعه سیاسی تجربه نمی شود، بلکه در عوض به عنوان یک اجرای بصری تجربه می گردد که بینندگان را دعوت می کند تا نمایش قدرت را تحسین کنند، در حالی که از پیامدهای انسانی آن جدا باقی می ماند. تحلیل اتین بالیبار¹⁹ از بی رحمی، خطرات سیاسی این نمایش را بیشتر روشن می سازد. بالیبار استدلال می کند که اشکال معاصر قدرت به طور فزاینده ای از طریق صحنه پردازی عمومی خشونت عمل می کنند. در چنین زمینه هایی، خشونت نه تنها به ابزاری برای سلطه تبدیل می شود، بلکه به شکلی از تئاتر سیاسی بدل می گردد که سیستم های قدرتِ تداوم یافته توسط نظامی گری، ناسیونالیسم و نابرابری های وحشیانه سرمایه داری معاصر را تقویت می کند.

برای بالیبار، بی رحمی در چنین زمینه هایی صرفاً تحمیل رنج نیست. بلکه شکلی از خشونت افراطی است که بنیان سیاست دموکراتیک را تهدید می کند. هنگامی که جوامع به تماشای خشونت به عنوان یک نمایش عادت می کنند، حساسیت های اخلاقی و مدنی لازم برای زندگی دموکراتیک شروع به فرسایش می کنند. شهروندان به تماشاگرانی تبدیل می شوند که تصاویر سلطه را مصرف می کنند، نه مشارکت کنندگانی که قادر به قضاوت درباره قدرت باشند.

¹⁹ Étienne Balibar

مونتاز ایران این تحول را به وضوح نشان می‌دهد. این نمایش، مخاطب را بحث دموکراتیک درباره پیامدهای اخلاقی جنگ دعوت نمی‌کند. در عوض، شیفتگی به قدرت فناورانه و پیروزی ملی را بسیج می‌کند. بیننده نه به عنوان شهروندی که درباره خشونت مذاقه می‌کند، بلکه به عنوان مخاطبی که آن را تشویق می‌نماید، در جایگاه قرار می‌گیرد.

چنین نمایش‌هایی همچنین نقش مهمی در شکل‌دهی به چیزی ایفا می‌کنند که ممکن است سوژه فاشیست نامیده شود. رژیم‌های اقتدارگرا تنها بر اجبار تکیه نمی‌کنند. آن‌ها شیوه‌های خاصی از ادراک و واکنش عاطفی را پرورش می‌دهند. از طریق قرار گرفتن مکرر در معرض نمایش‌های سلطه، افراد یاد می‌گیرند که قدرت را تحسین کنند، به همدلی بی‌اعتماد شوند و خشونت را هم طبیعی و هم هیجان‌انگیز بدانند. همان‌طور که میبل برزین^{۲۰} در کتاب «ساختن خود فاشیست»^{۲۱} استدلال می‌کند، رژیم‌های فاشیستی فعالانه به دنبال تولید شهروندانی بودند که هویت آن‌ها از طریق آیین‌های عمومی، نمایش‌های توده‌ای و همذات‌پنداری عاطفی با ملت شکل گرفته باشد، نه از طریق مذاقه دموکراتیک. سیاست به عنوان مجموعه‌ای از اجراهای دراماتیک صحنه‌پردازی می‌شد که تعلق، اقتدار و نمایش را در هم می‌آمیخت و افراد را تشویق می‌کرد تا قدرت را به صورت جمعی تجربه کنند، نه اینکه آن را به طور انتقادی زیر سوال ببرند.

در درون چنین محیط‌هایی، افراد به تدریج آموزش می‌بینند تا سلطه را به عنوان یک تایید تجربه کنند و بی‌رحمی را نه به عنوان یک شکست اخلاقی، بلکه به عنوان گواه قدرت، انضباط و سرزندگی ملی تفسیر نمایند. در درون این فرهنگ پداگوژیک شکل‌دهنده، روایت‌های فاشیستی که از طریق رسانه‌های اجتماعی و دیجیتال در گردش هستند، به ابزارهای قدرتمندی برای شکل‌دهی به سوژه‌هایی تبدیل می‌شوند که با سلطه همذات‌پنداری می‌کنند، نه اینکه آن را زیر سؤال ببرند. خطر عمیق‌تر چنین نمایش‌هایی نه تنها در خشونت است که به نمایش می‌گذارند، بلکه در حساسیت‌های اخلاقی‌ای است که پرورش می‌دهند.

سوژه فاشیست به تدریج در درون این محیط فرهنگی پدیدار می‌شود. تصاویر بی‌رحمی به بینندگان آموزش می‌دهند تا با اقتدار همذات‌پنداری کنند، نه با کسانی که رنج می‌برند. واکنش‌های عاطفی مانند شفقت یا همبستگی، جای خود را به شیفتگی به قدرت و سلطه می‌دهند. ظرفیت به رسمیت شناختن انسانیت دیگران شروع به فرسایش می‌کند.

پریمو لوی^{۲۲} هشدار داد که بذر فاشیسم اغلب مدت‌ها قبل از آنکه در قالب رژیم‌های سیاسی آشکار ظاهر شود، ریشه می‌دواند. آن‌ها در نگرش‌های روزمره، در فضاهای تحقیر، بی‌تفاوتی و تمایل به رفتار با دیگران به عنوان موجوداتی کمتر از انسان، جوانه می‌زنند. فاشیسم زمانی شروع به رشد می‌کند که تحقیر و بی‌رحمی به ویژگی‌های عادی زندگی عمومی تبدیل شوند، زمانی که خشونت عادی‌سازی شود و همدلی از نیروی اخلاقی خود تهی گردد. در چنین شرایطی، سیاست اقتدارگرا دیگر به عنوان یک گسست تکان‌دهنده به نظر نمی‌رسد، بلکه پیامد منطقی جامعه‌ای است که از پیش به

²⁰ Mabel Berezin

²¹ Making the Fascist Self

²² Primo Levi

تحقیق، طرد و دور انداختنی بودن انسان‌ها عادت کرده است. لوی در نوشته‌ای به سال ۱۹۷۴، این خطر ماندگار را با وضوحی هولناک به تصویر کشید:

«هر عصری، فاشیسم خاص خود را دارد و ما علائم هشداردهنده را هر جا که تمرکز قدرت، امکان، ابزار و عمل بر اساس اراده آزاد را از شهروندان سلب می‌کند، می‌بینیم. راه‌های بسیاری برای رسیدن به این نقطه وجود دارد؛ نه فقط از طریق وحشت ارباب پلیسی، بلکه با انکار و تحریف اطلاعات، با تضعیف سیستم‌های عدالت، با فلج کردن سیستم آموزش و با گسترش نوستالژی برای دنیایی که در آن نظم حاکم بود، از طریق هزاران راه ظریف و جایی که امنیت اقلیتی ممتاز، به کار اجباری و سکوت اجباری اکثریت بستگی دارد.»

زیبایی‌شناختی کردن خشونت مستقیماً به این فضای اخلاقی کمک می‌کند. وقتی ویرانی به سرگرمی تبدیل می‌شود، و وقتی رنج در پس نمایش پنهان می‌گردد، حساسیت‌های اخلاقی ضروری برای زندگی دموکراتیک رو به ضعف می‌نهند. این منطق زیبایی‌شناختی محدود به بازنمایی جنگ باقی نمی‌ماند. این منطق در سراسر فرهنگ گسترده‌تر سیاست اقتدارگرایانه رسوخ می‌کند و نحوه به نمایش گذاشتن، انتشار و عادی‌سازی بی‌رحمی را در عرصه‌های متعدد زندگی عمومی شکل می‌دهد. نمایشی که خشونت در خارج از کشور را تجلیل می‌کند، عموم مردم را نیز برای پذیرش سرکوب در داخل آماده می‌سازد، جایی که مهاجران، معترضان و مخالفان به طور فزاینده‌ای به جای اینکه انسان‌هایی دارای حقوق در نظر گرفته شوند، به عنوان دشمنانی که باید مطیع شوند، معرفی می‌گردند.

اجرای قوانین مهاجرت یکی از بارزترین نمونه‌ها را ارائه می‌دهد. تصاویر بازداشتگاه‌ها، یورش‌های اخراج و مرزهای نظامی‌شده به عنوان نمایش قدرت به صحنه درمی‌آیند. مقامات دولتی در مقابل سیم‌های خاردار و دیوارهای زندان ژست می‌گیرند، در حالی که احیای فرضی نظم ملی را جشن می‌گیرند. رنج مهاجران به پس‌زمینه‌ای تبدیل می‌شود که قدرت دولتی خود را در برابر آن به نمایش می‌گذارد.

چهره‌های سیاسی خودشان به طور فزاینده‌ای تجسم این منطق زیبایی‌شناختی هستند. تصاویر با دقت طراحی شده از میهن‌پرستی نظامی‌شده، حضورهای عمومی به شدت سبک‌پردازی‌شده، و نمایش‌های تئاتری اقتدار، به عنوان نشانگرهای بصری وفاداری به پروژه اقتدارگرایانه عمل می‌کنند. حکمرانی از نمایش غیرقابل تفکیک می‌شود.

در دوران رژیم ترامپ، اخلاقیات در تجلیل از قدرت فرو می‌پاشد. هنگامی که کیتی راجرز^{۲۳}، خبرنگار نیویورک تایمز، از ترامپ پرسید که آیا «هیچ مانعی» برای «قدرت خود در صحنه جهانی» می‌بیند، او پاسخ داد: «یک چیز وجود دارد. اخلاقیات خودم. ذهن خودم. این تنها چیزی است که می‌تواند مرا متوقف کند و این بسیار خوب است.» در مصاحبه‌ای با جیک تپر^{۲۴} از سی‌ان‌ان، استیون میلر^{۲۵}، رئیس کارکنان ترامپ در امور سیاست‌گذاری و مشاور امنیت داخلی، باور فاشیستی به قدرت خام و نیروی بی‌رحمانه را به عنوان داور نهایی سیاست تکرار کرد. او بدون کمترین خجالتی اظهار

²³ Katie Rogers

²⁴ Jake Tapper

²⁵ Stephen Miller

داشت: «ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که در آن شما می‌توانید هر چقدر که می‌خواهید درباره ظرافت‌های بین‌المللی و هر چیز دیگری صحبت کنید، اما ما در دنیایی زندگی می‌کنیم، در دنیای واقعی جیک، که با قدرت اداره می‌شود، که با زور اداره می‌شود، که با قدرت حاکمه اداره می‌شود.»

همان‌طور که سردبیران مجله اکواتور^{۲۶} خاطرنشان می‌کنند، در دوران رژیم ترامپ و دولت‌های غربی متحد آن، ستایش زور به یک اشتیاق حاکم تبدیل شده است. روند قانونی نادیده گرفته می‌شود، مخالفان ربوده یا تهدید می‌شوند، رهبران جهان مرعوب می‌گردند و خشونت نظامی با کمترین توجهی به قوانین بین‌المللی یا جان انسان‌ها اعمال می‌شود. از بمباران مهاجران و پناهندگان در دریا گرفته تا جریان عظیم تسلیحاتی که حمله اسرائیل به غزه و کشتار ده‌ها هزار فلسطینی را ممکن ساخته است، کنار گذاشتن خویشتن‌داری به طور فزاینده‌ای مشهود شده است. جنگ، چه در خارج و چه در داخل، ویژگی بارز سیاست معاصر است که به طور فزاینده‌ای تهدید می‌کند تا به اصل سازمان‌دهنده جامعه تبدیل شود. همان‌طور که سردبیران اکواتور اشاره می‌کنند:

«در رژیم کنونی، ایالات متحده چیز کمی برای ارائه به جهان دارد جز نمایش بی‌شرمانه از اجبار و ویرانی. به نظر می‌رسد ترامپ و معاونانش از مصونیت خود سرمست شده‌اند، نسبت به قوانین بین‌المللی بی‌تفاوت‌اند و علاقه‌ای به تولید رضایت ندارند. در عوض، آن‌ها شکلی از گنگستریسم سیاسی را اعمال می‌کنند که با ارباب، آدم‌ربایی و تهدید آشکار یا حذف سران کشورهای رقیب مشخص می‌شود.»

این سرمستی از زور صرفاً یک مسئله سیاستی نیست؛ بلکه از طریق تصاویری که سلطه را عادی‌سازی کرده و عموم را برای پذیرش بی‌رحمی به عنوان بیانی مشروع از قدرت آموزش می‌دهند، به صحنه درآمده و منتشر می‌شود. این تصاویر ساختار مشترکی دارند. آن‌ها خشونت را به تأیید بصری تبدیل می‌کنند. عموم مردم تشویق می‌شوند تا به جای زیر سوال بردن پیامدهای قدرت به نمایش درآمده، با آن همذات‌پنداری کنند. بی‌رحمی از طریق تکرار و نمایش عادی می‌شود، نه از طریق استدلال.

ویدیوی ایران به عنوان نمونه‌ای به ویژه آشکار از این منطق فرهنگی برجسته است. این ویدیو نشان می‌دهد که رسانه‌های دیجیتال چقدر آسان می‌توانند اقدامات جنگی را به سرگرمی قابل مصرف تبدیل کنند. با انجام این کار، تحول عمیق‌تر فرهنگ سیاسی را در عصری که تحت سلطه نمایش است، آشکار می‌سازد. مقاومت در برابر چنین سیاستی نیازمند چیزی بیش از مخالفت با سیاست‌های خاص است. این امر مستلزم مقابله با رژیم‌های زیبایی‌شناختی است که بی‌رحمی را عادی‌سازی کرده و عموم را نسبت به رنج بی‌تفاوت می‌کنند. قدرت اقتدارگرا نه تنها از طریق قوانین و نهادها، بلکه از طریق تصاویر، روایت‌ها و جذابیت‌های احساسی که نحوه درک مردم از جهان را شکل می‌دهند، عمل می‌کند.

ویدیوی ایران چیزی بیش از یک قطعه تبلیغات نظامی گرایانه است؛ این ویدیو نشان‌دهنده ظهور یک فرهنگ سیاسی است که در آن ویرانی زیبایی‌شناختی می‌شود، سلطه لذت‌بخش می‌گردد و خود جنگ به عنوان یک نمایش به صحنه می‌رود. این نمایش توسط یک جریان ایدئولوژیک عمیق‌تر که در بخش‌هایی از ائتلاف ترامپ در گردش است، تقویت می‌شود. گزارش‌های گروه‌های ناظر نظامی نشان می‌دهد که برخی از فرماندهان، درگیری با ایران را به عنوان «بخشی از طرح الهی خداوند» چارچوب‌بندی کرده‌اند، با استناد به تصویرسازی‌های کتاب مقدس از آرماگدون و بازگشت قریب‌الوقوع مسیح. چنین لفاظی‌هایی نشان می‌دهد که چگونه نظامی‌گری می‌تواند با روایت‌های مذهبی آخرالزمانی در هم آمیزد و جنگ را نه صرفاً به یک نمایش، بلکه به یک درام مقدس تبدیل کند که در آن خشونت به ابزار سرنوشت الهی بدل می‌شود.

وقاحت این نمایش زمانی روشن‌تر می‌شود که فرد واقعیتی را که پنهان می‌کند در نظر بگیرد. در پس انفجارهای سینمایی و تصویرسازی‌های بازی‌های ویدیویی، اعمالی از خشونت ویرانگر انسانی نهفته است. در میان هولناک‌ترین آن‌ها، بمباران یک مدرسه ابتدایی در ایران توسط ایالات متحده بود که در آن ۱۷۵ نفر کشته شدند که بیشتر آن‌ها کودک بودند. چنین جناباتی شکاف مضحک و ترسناک میان نمایش پیروزی تکنولوژیکی که از طریق ویدیوهای تبلیغاتی کاخ سفید منتشر می‌شود و ویرانی انسانی که آن تصاویر پاک می‌کنند را آشکار می‌سازد.

در همین حال، در بخش‌هایی از ائتلاف ترامپ، جنگ نه صرفاً به عنوان یک ضرورت استراتژیک، بلکه به عنوان یک ماموریت مقدس چارچوب‌بندی شده است. چهره‌های سیاسی از جمله وزیر دفاع پیت هگست^{۲۷}، سناتور لیندسی گراهام^{۲۸}، رئیس مجلس نمایندگان مایک جانسون^{۲۹} و سفیر کنونی در اسرائیل مایک هاکی^{۳۰}، با استفاده از زبان کتاب مقدس القا کرده‌اند که درگیری با ایران معنای یک جنگ مقدس را در بر دارد. هگست در جلسات توجیهی نظامی از متون مقدس نقل قول کرده و در نوشته‌های خود، به نادیده گرفتن محدودیت‌های حقوق بین‌الملل افتخار کرده است، که این امر مرز شکننده میان مذهب و هدایت جنگ را بیش از پیش فرو می‌ریزد. در عین حال، ترامپ خود را با چهره‌های مرتبط با ناسیونالیسم مسیحی ستیزه‌جو احاطه کرده است، از جمله کشیش پائولا وایت-کین^{۳۱}، که لفاظی‌های آخرالزمانی و سخن گفتن او به زبان‌های نامفهوم باعث شده حتی یک مفسر محافظه‌کار او را به عنوان یک فرقه‌گرای روز قیامت توصیف کند. در چنین فضایی، نظامی‌گری با تعصب مذهبی در هم می‌آمیزد تا یک الهیات سیاسی خشونت تولید کند که در آن حملات بمباران می‌توانند به عنوان ابزارهای سرنوشت الهی چارچوب‌بندی شوند.

تاریخ می‌آموزد که اقتدارگرایی به ندرت با گسست‌های دراماتیک آغاز می‌شود. این امر اغلب با تغییرات ظریف در حساسیت‌ها شروع می‌شود. دموکراسی به توانایی شهروندان در شناخت انسانیت دیگران و قضاوت انتقادی قدرت

²⁷ Pete Hegseth

²⁸ Lindsey Graham

²⁹ Mike Johnson

³⁰ Mike Huckabee

³¹ Paula White-Cain

بستگی دارد. وقتی تحقیر عادی می‌شود، وقتی رنج به یک نمایش تبدیل می‌گردد و وقتی بی‌رحمی به منبعی برای سرگرمی بدل می‌شود، پایه‌های اخلاقی دموکراسی شروع به فرسایش می‌کنند.

این تحولات همان چیزی است که آنتونیو گرامشی به عنوان «علائم بیمارگونه» یک دوره فترت توصیف کرد، لحظاتی که نهادهای دموکراتیک ضعیف می‌شوند و نمایش‌های بی‌رحمی و نظامی‌گری برای پر کردن خلا یک نظم سیاسی در حال فروپاشی هجوم می‌آورند. جامعه‌ای که یاد می‌گیرد جنگ را طوری تماشا کند که گویی یک بازی ویدیویی است، در معرض خطر از دست دادن ظرفیت شناخت انسانیتی است که در پشت صفحه نمایش ناپدید می‌شود. خطر نه تنها در خشونت است که چنین نمایش‌هایی تجلیل می‌کنند، بلکه در حساسیتی است که آن‌ها پرورش می‌دهند، حساسیتی که قضاوت اخلاقی را بی‌حس کرده و زمینه را برای حکومت اقتدارگرا آماده می‌سازد. مقاومت در برابر این فرهنگ بی‌رحمی، چیزی بیش از خشم یا اصلاحات ظاهری می‌طلبد. این امر نیازمند یک بیداری دموکراتیک گسترده است که قادر به مقابله با سیستم اقتصادی و سیاسی‌ای باشد که از جنگ و نابرابری تغذیه می‌کند.

نمایش سلطه که اکنون در فرهنگ دیجیتال در حال گردش است، از شکلی از سرمایه‌داری گنگستری که از نظامی‌گری، طرد نژادی و فرسایش زندگی عمومی تغذیه می‌کند، جدایی‌ناپذیر است. به چالش کشیدن این نظم نیازمند جنبش‌های توده‌ای است که نه تنها مایل به تعدیل افراط‌کاری‌های آن باشند، بلکه ساختارهایی را که آن را حفظ می‌کنند، از بین ببرند. بنابراین، مبارزه پیش‌رو نه تنها دفاع از دموکراسی در برابر اقتدارگرایی است، بلکه ساختن یک جامعه سوسیالیستی دموکراتیک است که در آن کرامت انسانی، رفاه مشترک و آزادی جمعی جایگزین منطق‌های بی‌رحمانه سود، دور انداختنی بودن انسان‌ها و جنگ دائمی شود.

منبع

<https://truthout.org/articles/war-becomes-spectacle-in-trumps-horrific-propaganda-promoting-war-in-iran/>